

تحولات اجتهاد شیعی: سیر تاریخی، حوزه‌ها و شیوه‌ها*

دکتر سید مصطفی محقق داماد**

چکیده

چالش میان عقل و دین در ادبیات اسلامی در دو حوزه بوده است؛ حوزه اصول بنیادین اعتقادی و حوزه شریعت و احکام عملی. در حوزه اخیر پیروزی از عقل در استنباط احکام شریعت به تدریج عنوان اجتهاد به خود گرفت. اجتهاد در بستر تاریخ تعریف واحد و ثابتی برای خود حفظ ننمود، و به حسب مقتضیات زمان توسط متفکرین دگرگون شد. مکاتب اهل سنت باب اجتهاد را مسدود اعلام کردند، و پیروان مکتب تشیع، در معرف احکام شریعت به سطح وسیعی اجتهاد را توسعه بخشیدند. توسعه اجتهاد در میان شیعیان موجبات فریه شدن دانشی تحت عنوان «علم اصول فقه» را فراهم ساخت. شیعیان به موازات حوزه شریعت در بخش مباحث کلامی نیز خود را از قید و بند بحث‌های سنتی اشاعره و معتزله رها کرده و الهیاتی تحت عنوان «حکمت متعالیه» که می‌توان آن را «حکمت شیعی» نامید تأسیس نمودند. این حکمت مبتنی است بر تعقل بشری، و تدین به آموزه‌های وحیانی، و تعلیمات پیامبر و اهل بیت او (ع). علم اصول در سیر تاریخی خود رشد تکاملی داشت و در مدارس مختلف به روش‌های متفاوتی تدوین و ارائه شده است.

* این مباحث صرفاً به درخواست دانشجویان به‌خصوص فضیلاي مقاطع تحصیلی پیشرفته در مجله ارزشمند دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی منتشر می‌شود و مایل نیستم بدون موافقت در روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور (چنانکه مرسوم شده) برگرفته و چاپ شود.
ضمناً این نوشتار شامل فصل نخست مقاله می‌باشد؛ ادامه مطلب در شماره بعدی همین مجله، به رشته تحریر در خواهد آمد.
** استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

در این مقاله نویسنده بر آنست تا به نحو اجمال تحول علم اصول فقه شیعی و روش‌ها و مکتب‌های آن را مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: اجتهاد، اصول فقه، عقل‌گرایی، حکمت شیعی.

مقدمه

مطالعه در تاریخ ادیان نشان می دهد که گفتگوی میان عقل و دین از قدیم‌الایام موضوع چالش بوده است. این انگیزه در اسلام بحث‌انگیزترین مباحث فلسفی و کلامی را تشکیل داده است.

چالش مزبور در دو حوزه بوده است؛ حوزه مسائل بنیادین اعتقادی و حوزه شریعت و احکام عملی. در حوزه نخستین، مسائلی نظیر صفات خداوند و یا مجبور بودن و یا مختار بودن بشر مطرح بوده است، در حالی که در حوزه اخیر حدود دخالت عقل در استنباط احکام شریعت مورد نزاع قرار می‌گرفته است. پیدایش گروه‌ها و نحله‌های مختلف کلامی و یا فقهی نتیجه همین چالش‌ها بوده است. دو مکتب کلامی اشاعره و معتزله در قرون اولیه اسلامی و به دنبال آن شاخه‌های منشعب از آنها با محوریت همین چالش پدیدار شده، همان‌طور که مکاتب چندگانه فقهی را می‌توان بر همین محور تعریف نمود. به تدریج پیروی از عقل در معرفت شریعت عنوان خاص «اجتهاد» به خود گرفت، هرچند که اجتهاد در بستر تاریخ اسلام تعریف و هویت واحد و ثابتی برای خود حفظ نمود، و به حسب مقتضیات و شرایط سیاسی و اقتصادی توسط متفکرین اسلامی دگرگون شد، و به دیگر سخن «اجتهاد» خود مورد اجتهاد قرار گرفت!

امروزه در مکاتب مختلف اسلامی واژه اجتهاد به کار می‌رود، ولی چه بسا با معانی متفاوت؛ هرچند که عقل‌گرایی در فهم دین را می‌توان وجه مشترک میان همه محسوب داشت. بی‌تردید حنفیان که بر اجتهاد پای می‌فشارند با آنچه فقهای شیعه از آن تصور دارند متفاوت است، هرچند که هر دو در جنس بعید عقل‌گرایی مشترکند.

نگاهی به تحولات قرون اخیر در کشورهای اسلامی نشان می‌دهد که اعتراف به ضرورت تداوم و استمرار اجتهاد، و به تعبیر دیگر لزوم مقابله با انسداد باب آن یکی از ارکان تجدد فکری در جوامع اسلامی سنی بوده و بیشتر رهبران نواندیش از ترک، عرب و هندی در این باره همداستان بوده‌اند و همین امر هموارترین راه تفاهم با شیعیان به‌شمار می‌آمده است. شیعیان برای اجتهاد معنایی وسیع قائل و آن را از لوازم تفکر دینی محسوب می‌کردند. از یک سو، آنان با اندیشه‌گری در مسائل کلامی و حوزه عقلی الهیات از پای‌بندی به تفکرات غیرعقلانی متکلمین به تدریج خود را رها کردند و به جای آن به سوی «حکمت متعالیه» روی آوردند و آن را به‌عنوان «حکمت شیعی» باز شناساندند و از سوی دیگر، علم اصول فقه که تفقه بر پایه تعقل را توجیه می‌کند در میان حوزه‌های علمی شیعه به سرعت به بالندگی خود ادامه داد و از این رهگذر بر تحول روشمند تفقه اثر بخشید. ولی تجددخواهان سنی به جای حل مشکلات فلسفی، ذوق اجتهادی خود را در زمینه نظام حقوقی و قوانین زندگی اجتماعی به کار بردند؛ زیرا اولاً جنبش تجددخواهی در عالم اسلام تدافعی در قبال هجوم اندیشه غربی بود و این امر چنان شدت داشت که فرصت برای بحث و تفکر فلسفی و بازنگری در مسائل بنیادین فکری باقی نمی‌گذاشت؛ ثانیاً تجددخواهان معتقد بودند که بسیاری از مشکلات درونی عالم اسلام از ناتوانی مکاتب فقهی کهن در مقابله با اوضاع متغیر امروز برمی‌خیزد؛ و ثالثاً انتقاد غربیان از زندگی مسلمانان بیشتر متوجه نظام‌ها و تأسیسات حقوقی و اجتماعی‌شان بوده است، و گمان می‌رفت که اگر این نظام‌ها و تأسیسات اصلاح شوند مخالفان بهانه‌ای برای تلخ‌گویی علیه مسلمانان نخواهند داشت.^۱ ولی افزون بر همه این جهات و

۱. رک. فضل الرحمان، «الفلسفة الإسلامية الحديثة»، در مجموعه «الثقافة الإسلامية والحياة المعاصرة»، چاپ قاهره، ۱۹۵۵، ص ۷۸. به نقل از حمید عنایت، دین و تجدد، ص ۱۵.

بالتر از همه، از فقر اندیشیدن عقلانی در میان اهل سُنّت نباید غافل بود. اجتهاد به هر معنا که باشد و هرگونه تفسیر شود آنچه مسلّم است به سطحی بالا از تفکر عقلی و ذوق فلسفی و بصیرت نظری نیاز دارد. و چنین امری به برکت محیطی دست می‌دهد که تأمین‌کننده آزادی و تشویق‌گر بحث و رونق-بخش بازار اهل نظر باشد و محیط اسلام سُنّی از قرن سوم تا قرن سیزدهم هجری زمینه مساعدی برای رویدن و شکفتن اندیشه‌های فلسفی نبود.

در قرون آغازین اسلامی دوران کوتاهی در سایه روش مأمون خلیفه عباسی مبنی بر تشویق بحث‌های نظری بازار تفکر عقلانی رونق گرفت؛ ولی طولی نکشید که با روی کار آمدن متوکل خلیفه عباسی سیاستی که وی برای خنثی کردن آثار روش مأمون پیش گرفت، پیشرفت اندیشه عقلانی اسلامی را با دشواری مواجه ساخت، و هرچند که این امر تحت شعارهای عوام‌پسندانه جانبداری از دین صورت می‌گرفت، انگیزه سیاسی تحکیم قدرت مطلقه دربار خلافت نقش اصلی را در این امر ایفا می‌کرد. در سال ۲۴۱ هـ.ق. یعنی دقیقاً سال‌های میانی قرن دوم با مرگ احمد بن حنبل، تحت شعار جلوگیری از هرج و مرج دینی و ایجاد انضباط و حُسن جریان امور شرعی رسماً اجتهاد ممنوع و به اصطلاح باب اجتهاد مسدود شد و جامعه مسلمانان سُنّی را به شیوه تقلید و ادار ساخت.

مسدودکنندگان باب اجتهاد هدف سیاسی خود را که چیزی جز اطاعت مطلق و کور مردم نبود، در پوشش ریاکارانه دفاع از متون مقدس دینی و جلوگیری از ورود اندیشه‌های غیرخودی به جوامع اسلامی ارائه می‌دادند، ولی آنچه در این میان آسیب جدی می‌دید نظریه‌پردازی، تفکر و به‌طور کلی اندیشه-گری عقلانی و عقل‌گرایی دینی بود. افسوس که در این میان متفکرانی از جهان

اسلام را می‌بینیم که وسیله دست قدرت شده و انسداد فکر و تعقل را توجیه کرده و با تألیف مقاله، رساله و کتاب خواسته قدرت را تأمین نموده‌اند. مقاومت علیه تعقل و تفکر در دین در تاریخ ادبیات اسلامی گاه در قالب ضدیت و موضع‌گیری علیه حکمت و فلسفه بوده، و گاه در لباس ظاهرگرایی و یا آخباری‌گری تجلی می‌کرده است.

غزالی در مقطعی از تاریخ زندگی خویش به‌منظور توجیه رفتار سیاسی خواجه نظام‌الملک دست به تألیف کتاب «تهافت الفلاسفه» می‌زند، و از این رهگذر مهم‌ترین ضربه را بر پیکر عقل‌گرایی دینی وارد می‌سازد. خوشبختانه اقدام وی با رویارویی قاطع ابن رشد، فیلسوف، فقیه و قاضی اندلسی در غرب اسلامی مواجه می‌گردد. ابن رشد که فردی جامع معقول و منقول است در هر دو حوزه به تولید آثاری دست می‌زند که حاوی محوریت تعقل در الهیات به معنای وسیع آن است. و انصاف آن است که علی‌رغم عظمتی که برای غزالی و جایگاه وی در پیشرفت اندیشه بایستی قائل باشیم، ابن رشد با تألیف «تهافت التهافت» غزالی را به جای خویش نشانده است.^۲ درباره وی چنین گفته شده که «وی ضابطه دو حقیقت، و یا به عبارتی دیگر دو گونه وحی را به میان آورده است، یکی فلسفی و دیگری دینی که در تحلیل نهایی هر دو باید به یک نتیجه برسند» (همان، ص ۲۳۷). وی فقیه است و مالکی مذهب. کتاب فقهی او «بدایة المجتهد و نهاية المقتصد» عنوان دارد. این عنوان را از یکی از آیات قرآن بر گرفته است که مردم را در مقابل انبیای الهی به سه دسته تقسیم می‌کند: دسته اول آنان که با نپذیرفتن تعلیمات انبیاء به خویشان ستم کرده‌اند؛ دسته دوم آنان-

۲. رک. سعید شیخ، مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، ترجمه سید مصطفی محقق داماد، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۹، فصل‌های غزالی و ابن رشد.

که «مقتصد» یعنی میانه‌روی (محافظه‌کاری و احتیاط) را پیشه خود می‌کنند و دسته سوم آنان که به تعبیر قرآن پیشتازان به سوی خیر هستند. به نظر ابن رشد دسته سوم خردگرایانند؛ وی مجتهدین را دسته سوم می‌داند (قرآن/ فاطر / ۳۲)، لذا کتابش را پایان میانه‌روی و آغاز تعقل نامیده و از جای جای کتاب مزبور عقل‌گرایی وی کاملاً مشهود است.

وی در مقدمه کتاب نکته‌ای عقلانی در خصوص محدوده قلمرو شریعت مطرح می‌کند که قطع نظر از ارزیابی و قبول و یا رد آن، بی‌تردید مهم و قابل توجه است. او می‌نویسد:

«طرقی که با استفاده از آنها می‌توان احکام شریعت را از پیامبر (ص) به دست آورد، سه راه است: ۱- لفظی ۲- فعلی ۳- تقریری. و اما در خصوص مواردی که شارع به سکوت برگذار نموده و حکمی نسبت به آنها اعلام نداشته، جمهور فقها گفته‌اند که باید عمل به قیاس کرد و از آن رهگذر حکم شریعت را به دست آورد. ولی اهل ظاهر گفته‌اند قیاس در شریعت باطل است و مواردی که شارع نسبت به آن سکوت کرده در آن موارد به‌طور کلی حکمی وجود ندارد. دلیل عقلی نظر ظاهریان را تأیید می‌کند، زیرا وقایع و روابط فی‌مابین مردم غیرمتناهی است، و نصوص، افعال و تقریرهای پیامبر (ص) متناهی، و محال است غیرمتناهی با متناهی برابری کند».^۳

۳. ابن رشد الحفید، بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۱، چاپ نهم، دارالمعرفة، صص ۱۰-۵: «ان الطرق التي منها تلقت الاحكام عن النبي عليه الصلاة والسلام بالجنس ثلاثة: إما لفظ، وإما فعل، وإما إقرار. وأما ما سكت عنه الشارع من الاحكام، فقال الجمهور: إن طريق الوقوف عليه هو القياس. وقال أهل الظاهر: القياس في الشرع باطل. و ما سكت عنه الشارع فلا حكم له و دليل العقد يشهد بثبوته، و ذلك أن الوقائع بين أشخاص الأناسي غير متناهية، و النصوص، و الأفعال، و الأقرارات متناهية، و محال أن يقابل ما لا يتناهي بما يتناهي».

برای نمونه آنجا که عموم فقیهان به عدم برابری زن در مقابل مرد در قصاص قائلند و معتقدند که مرد در مقابل قتل زن به قصاص محکوم نمی‌شود، می‌گوید «مصلحت اقتضا می‌کند که زن و مرد را در قصاص برابر بدانیم».^۱ ولی این رشد با مخالفت و انتقاد مخالفان تعقل دینی مواجه شد. و کاملاً در آثارش مشهود است که برای رسیدن به هدف نهایی خویش، یعنی روشن‌گری دینی و رفع تحجّر و آشتی میان عقل و دین، تحت فشار شدید قرار داشته و به هیچ‌وجه از فضای باز برخوردار نبوده است. وی در سال ۵۹۸ هـ.ق. غریبانه در قرطبه درگذشت. نویسندگان غربی مرگ او را نمودار واپسین مرحله رونق تفکر فلسفی در اسلام دانسته‌اند.

خاموشی رونق تفکر عقلانی در جهان اسلام را بر فرض اگر در قسمت غرب اسلامی بپذیریم، به هیچ‌وجه این مدّعا در شرق اسلامی به‌ویژه ایران قابل پذیرش نیست. در بخش علوم عقلی الهی نادرستی این مدّعا توسط شادروان پروفیسور هانری کُربن، اسلام‌شناس فرانسوی در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» به اثبات رسیده و معلوم گردیده که فلسفه پس از این رشد نیز همچنان پاینده و بالنده بوده است و چنان نیست که با انتقادهای غزالی از سنّت فلسفی ابن سینا پایان پذیرفته باشد.^۲

کاملاً پیداست که منظور نظر پروفیسور کربن جنبش‌های فلسفی در میان شیعیان است؛^۳ به عبارت دیگر نظر ایشان به حرکت‌های فلسفی به معنای خاص کلمه معطوف گردیده است. در حالی که در تفکر و نگرش عقلانی به الهیات،

۴. همان، ج ۲، ص ۴۰۰.

۵. ایزوتسو، مقدمه شرح منظومه سبزواری، تهران، ۱۳۴۸.

۶. عنایت، همان، ص ۱۶.

ایشان از پیدایش ستاره درخشان قرن پنجم در جهان اسلام شیعی که شیخ طوسی نام دارد و تحول عظیمی که توسط آثار او در مباحث کلامی و نیز در «اجتهاد» پدیدار گشت غفلت کرده‌اند. شیخ طوسی روش کاملاً جدیدی را برای اجتهاد پیش‌بینی کرد که در جهان تشیع مدت‌ها از آن پیروی می‌شد. در شیوه وی علوم معقول و منقول به یکدیگر آمیخته بود. تا چند قرن در جهان اسلام شیعی عالمان جامع فراوان دیده می‌شوند. خواجه طوسی (متوفی ۶۷۵ هـ.ق.) با تکیه بر همین گونه اجتهاد است که حکومت بغداد را جائر معرفی می‌کند، و به کمک قدرت حکومت ایران در براندازی آن تلاش می‌کند و موفق می‌گردد؛ علی‌رغم آنکه در رأس آن حکومت شخصی که خود را خلیفه رسول-الله می‌دانست قرار داشت و توده مردم چنان او را مقدس می‌دانستند که براساس تعلیمات دینی برگرفته از عالمان وابسته به دربار حتی به خود اجازه سخن گفتن با صدای بلند را در محضر او نمی‌دادند^۷ و معتقد بودند که اگر کسی اندک دستی به سوی خلیفه دراز کند آسمان بر زمین فرود خواهد آمد و خلق را نابود خواهد ساخت.

البته نباید این نکته از نظر دور بماند که اجتهاد هرچند در عقلانی شدن جامعه شیعی سهم بسزا داشت و فقه شیعه را از جمود در متن‌گرایی افراطی رها ساخت، ولی در مقاطعی از تاریخ به عللی موجب دغدغه خاطر گروهی از دیندارانی شد که با حسن‌نیت معتقد بودند که توسعه قلمرو دین موجبات خسران دین را فراهم می‌سازد و خدمتی به دین محسوب نمی‌گردد. این نکته را ما به‌نحو تفصیل و تحلیل در کتاب فلسفه حقوق اسلامی (فلسفه فقه) بیان داشته‌ایم، و از خداوند توفیق تکمیل و انتشار آن را در آینده نزدیک مسئلت می‌داریم.

۷. نک. غزالی: المستظهری، و نیز احیاء العلوم، و نصیحة الملوك.

فصل اول: روش‌شناسی اجتهاد شیعی

مبحث اول: اصول فقه شیعه

در اینکه علم اصول فقه، یکی از علومی است که در دامن فرهنگ اسلامی تولد، رشد و تکامل یافته تردیدی وجود ندارد. هرچند در اینکه نخستین مصنف آن کیست و او به چه نحله و مکتبی از مکاتب اسلامی متناسب بوده گفتگو بسیار است؛ همان‌طور که اختلاف نظر در موضوع، تعریف، غرض، مسائل، مبادی تصویری و تصدیقیه آن کم نیست، ولی با توجه به اینکه علم اصول فقه، همچون خود فقه، ادوار گوناگونی را طی کرده و در هر دوره‌ای مباحث جدیدی بر آن افزوده شده این اختلاف‌نظرها طبیعی است.

مطالعه در سیر تحول علم اصول از یک سو و نگاهی به سیر تاریخی تعریف‌های ارائه شده برای آن از سوی دیگر این حقیقت را به‌خوبی آشکار می‌کند که تعریف اصول فقه در تمامی ابعاد آن همراه با تحول مباحث آن تغییر یافته و با تحول روبرو گشته است.

گفتار اول: ترکیب «اصول فقه»

نخستین پرسشی که قبل از هر چیز باید مطرح شود این است که در ترکیب «اصول فقه»، اصول به چه معناست؟ روشن است که اصول جمع اصل است، ولی «اصل» معانی مختلفی دارد، در اینجا کدام یک مراد است؟ آیا اصل در اینجا به معنای قاعده است؟ یا به همان معناست که در اصول عملیه اصطلاح شده؟ و یا هیچ کدام بلکه معنای دیگری مراد است؟

علمای فرنگ اصول فقه را به «ریشه‌های فقه» ترجمه کرده‌اند،^۸ آیا این برداشت صحیح است؟ و اگر صحیح نیست پس اصول به چه معناست؟

8 . Weiss, BG., USUL ALFIQH, the Encyclopedia of Religion, Ed. M. Eliade, V.15.p.155, (1955).

پاسخ این پرسش به تعریف علم اصول و تا اندازه‌ای به موضوع آن بستگی دارد، و می‌توان گفت به طور کلی این پرسش، گونه‌ای دیگر از همان پرسش یعنی آنکه تعریف علم اصول چیست و موضوع آن کدام است می‌باشد و همان‌طور که گفتیم ارائه پاسخ قطعی و مردود دانستن نظریات مخالف بدون نگاه به تاریخ شکل‌گیری این دانش و ادوار مختلفی که طی نموده نه کار سهلی است و نه از نظر روش تحقیق صحیح و واجد شرایط منطقی خواهد بود.

مطالعه در آثار نویسندگان اولیه علم اصول نشان می‌دهد که اصول در این ترکیب به معنای ادله به کار می‌رفته و حتی تا سده‌های ۴ و ۵، چندان با این معنی فاصله نگرفته است.^۹

به احتمال قوی آنچه که نظر محققین فرنگی را که از بیرون به یکی از شاخه‌های دانش اسلامی نگریسته‌اند به خود جلب نموده و واژه اصول را برابر ریشه‌ها ترجمه کرده‌اند همین معنا بوده است؛ به دیگر سخن آنان بر این باورند که مباحثی که در علم اصول به کار می‌رود به صورت اصول موضوعه در علم فقه جایگاه مبادی به خود می‌گیرد.

ولی ناگفته پیداست که علم اصول فقه، در دوره‌های میانی به این معنا مراد نشده، چه برسد به عصر حاضر. و بنابراین مشکل همچنان باقی است.

در اینجا حلال مشکل را محقق حلی (متوفی ۶۷۷ ه.ق.) فقیه بزرگ دوره میانی می‌یابیم که به روش بسیار منطقی کتاب مستطاب «معارج الاصول» را چنین آغاز نموده است:

«چون بحث در این کتاب پیرامون اصول فقه است، نخست لازم است این دو واژه (اصل - فقه) تبیین گردد. معنای اصلی «اصل» عبارت است از آنچه که

۹. برای نمونه، رک. مفید، التذکره، صص ۲۸-۲۷؛ غزالی، المستصفی، ج ۱، صص ۵-۴.

چیزی بر آن مبتنی گردد و بر آن متفرع شود. و «فقه» به معنای معرفت است و در عرف فقها عبارت است از آگاهی نسبت به مجموعه‌ای از احکام شرعیه عملیه که نسبت به آنها دلیل وجود دارد. و مراد از «شرعیه» احکامی است که تأسیس آن توسط شرع منقول است و یا شرع آن را تأیید، تقریر و امضا نموده است.^{۱۰} جمله محقق حلی از این جهت مشکل را حل می‌کند که کاملاً می‌تواند حلقه واسطی میان دوران نخستین و متأخر قرار گیرد؛ زیرا همان‌طور که دیدیم اصل به «آنچه چیزی بر آن مبتنی است» معنا شده و از اصول، اموری که فقه بر آن مبتنی است مراد گردید است. هرچند این معنا در مقام توضیح در دوره‌های گوناگون تحول اصول فقه، تفسیری جدید به خود گرفته، در عین حال می‌تواند قدر مشترکی میان تعاریف ارائه شده از علم اصول در دوره‌های مختلف محسوب گردد.

در دوران نخستین، همان‌طور که اشاره شد از علم اصول، شناخت ادله منظور شده است.^{۱۱} و در دوره بعد نه شناخت ادله بلکه شناخت قواعد فراهم

۱۰. محقق حلی، معارج الاصول، اعداد محمد حسین الرضوی، قم - ط اول، ۱۴۰۳ هـ. ق. «لما كان البحث في هذا الكتاب انما هو بحث في اصول الفقه، لم يكن بد من معرفة هاتين اللفظتين: فالاصل، في الاصل: هو ما يبتنى عليه الشيء و يتفرع عليه. و الفقه: هو المعرفة [عند المتكلم]، و في عرف الفقهاء: هو جملة من العلم باحكام شرعية عملية مستدل على اعيانها، و تعنى بالشرعية: ما استفيدت بنقل الشريعة لها عن حكم الاصل او باقرار الشريعة لها عليه. و اصول الفقه في الاصطلاح هي: طرق الفقه على الاجمال».

۱۱. سيد مرتضى (متوفى ۴۳۶ هـ.ق.) چنین می‌گوید:

اعلم ان الكلام في اصول الفقه انما هو على الحقيقة كلام في ادلة الفقه، يدل عليه انا اذا تأملنا ما يسمى بانه اصول الفقه، وجدناه لا يخرج من ان يكون موصلاً الى العلم او متعلقاً به و طريقاً الى ما هذه صفته، و الاختيار يحقق ذلك. و لا يلزم على ما ذكرناه ان تكون الادلة و الطرق الى احكام فروع الفقه الموجودة في كتب الفقهاء اصولاً للفقه لان الكلام في اصول الفقه انما هو كلام في كيفية دلالة ما يدلل من هذه

شده برای استنباط احکام شرعی مورد نظر بوده است.^{۱۲} ولی به هر حال می‌توان گفت که تعبیر محقق حلی از واژه اصل، به نحوی با همه تعاریف ارائه شده چندان ناسازگار نیست؛ هرچند که منطبق ساختن آن با تعریف متأخرین خالی از تکلف نمی‌باشد.

به نظر می‌رسد با تعریفی که متأخرین از علم اصول ارائه می‌دهند مراد از اصول در این ترکیب نه به معنای ریشه‌ها، نه به معنای اصول عملی و نه به معنای قواعد است، بلکه اصول فقه به معنای روش تفقه و اجتهاد می‌باشد. این معنی هم با تعریف محقق حلی از علم اصول تطبیق می‌کند که گفته است: «هی طرق الفقه»، و هم با تعریف اصولی نامدار قرن معاصر، آخوند خراسانی (متوفی ۱۳۲۹ ه.ق.) مطابقت دارد که بیان داشته است: «اصول صناعتی است که با آن قواعدی شناخته می‌شوند که می‌توانند در طریق استنباط احکام به‌کار آیند».^{۱۳}

گفتار دوم: هسته‌های اولیه علم اصول

با توجه به اینکه علم اصول فقه را مقدمه فقه و علمی ابزاری و دستوری برای فقه می‌دانیم لذا بی‌شک، آغاز تدوین و شکل‌گیری آن را به صورت یک علم هیچ‌گاه در سده اول هجری نباید جستجو کرد، چراکه در آن تاریخ خود علم فقه که ذی‌المقدمه این دانش است مراحل آغازین و نام‌دون خود را طی

الاصول علی الاحکام علی طریق الجملة دون التفصیل». سید مرتضی، الذریعه، تصحیح ابوالقاسم گرجی،

ج ۱، ص ۷.

۱۲. رک. میرزای قمی، قوانین الاصول، چاپ سنگی، تبریز، ج ۱، ص ۵.

۱۳. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۱، ص ۹.

می‌کرده است. ولی با الهام از تحلیل معنوی - تاریخی ترکیب اصول فقه، نخستین برخورد کاملاً نظری در مورد نحوه کاربرد ادله فقهی را در سده اول می‌توانیم ملاحظه کنیم.

در همان سال‌های اولیه این مسئله برای مسلمانان مطرح شد که در فرض وجود حدیثی معتبر که با عموم کتاب‌الله ناسازگار است چه باید کرد؟ تخصیص و تقیید کتاب توسط احادیث برای عموم مسلمانان امری مشکل و ناروا به شمار می‌رفت. از برخی تابعان نظیر سعید بن جبیر و نیز ائمه (ع) به صراحت نسبت به این امر اظهار نظر دیده می‌شود.^{۱۴}

وجود اخبار متعارض و حیران‌کننده مسلمانان در هنگام عمل نیز، امری بود که بایستی در برخورد با آنها شیوه‌ای مستدل در پیش گرفت تا به صورت یک نظریه برگرفته شده از قاعده کلی بتوان در موارد مشابه نیز به آن عمل نمود.^{۱۵}

در مورد اجماع نیز کهن‌ترین سندی که در دست است، روایتی کوتاه از مسیب بن رافع اسدی فقیهی از تابعان کوفه متوفی به سنه ۱۰۵ هـ.ق. می‌باشد که حسب نقل او مسلمانان سلف هرگاه در قضیه‌ای حدیثی از رسول‌الله (ص) نبود، گردهم می‌آمدند و اجماع می‌کردند و رأی مجمع‌علیه را عمل می‌کردند.^{۱۶} این سند صرفاً یک گزارش تاریخی نیست، بلکه ابراز یک نظریه اصولی است.

۱۴. رک. دارمی، سنن، ج ۱، ص ۱۴۵؛ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۸.

۱۵. رک. سید مصطفی محقق داماد، اصول فقه، دفتر سوم، اصول عملیه و تعارض ادله، دفتر نشر علوم اسلامی، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۲۱.

۱۶. رک. دارمی، همان، صص ۴۹-۴۸.

گفتار سوم: تدوین اصول فقه

در اینکه نخستین مصنف و نظام‌دهنده علم اصول به شکل یک مجموعه کیست و به چه فرقه‌ای و نحله‌ای از مکاتب اسلامی بستگی داشته، گفتگوی نسبتاً جدی وجود دارد.

فخر رازی می‌گوید:

«بدان که نسبت شافعی به علم اصول همانند نسبت ارسطو به علم منطق و

نیز نسبت خلیل بن احمد به علم عروض است».^{۱۷}

و نیز ابن خلدون گفته است:

«نخستین کسی که در علم اصول فقه تألیف کرد شافعی (رض) است. وی

در این خصوص رساله‌ای را املا نمود و درباره اوامر و نواهی بحث کرد».^{۱۸}

این برداشت بعدها بهانه‌ای به دست اخباریون امامیه داد که در استدلال‌ات خود گفته‌اند: اگر در استنباط احکام شرعیه قواعد اصولی اعمال گردد، فقه شیعه تحت الشعاع و سیطره فقه اهل سنت قرار خواهد گرفت؛ زیرا مبتکرین اصول، اهل سنت بوده‌اند.

آیت‌الله سید حسن صدر، در کتاب «تأسیس الشیعه»، مؤسس علم اصول را

امامین همامین، حضرت باقر و حضرت صادق (ع) دانسته و گفته است:

«نخستین کسی که علم اصول فقه را بنیان نهاد و باب آن را باز نمود و

مسائل آن را شکافت حضرت ابی‌جعفر امام باقر(ع) و پس از وی فرزندش

۱۷. ابوزهره الشافعی، صص ۱۹۷-۱۹۶: «اعلم ان نسبة الشافعی الی علم الاصول کنسبه ارسطو الی علم

المنطق و کنسبه خلیل بن احمد الی علم العروض».

۱۸. ابن خلدون، مقدمه، چاپ چهارم، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ص ۳۵۵: «کان اول من کتب فیہ

(علم الاصول) الشافعی رضی الله عنه، و املی فیہ رسالته المشهوره و تکلم فیها فی الاوامر و النواهی».

حضرت ابی عبدالله صادق (ع) بوده‌اند که بر اصحاب خویش قواعد اصول را املا فرموده‌اند.^{۱۹}

با قطع نظر از اینکه آیا بحث فوق مثمر ثمر است یا خیر، به یقین داوری منصفانه و حل اختلاف نهایی و به دور از هرگونه موضع‌گیری متعصبانه که فاقد وجهه منطقی و روش تحقیق است، فرصتی دیگر و رساله‌ای مستقل و جداگانه را می‌طلبد و ما ترجیح می‌دهیم برای آگاهی طلاب علوم دینی صرفاً به گزارشی کوتاه از «سیر اصول فقه در مکاتب فقهی شیعه» که به نظرمان می‌رسد در این زمینه کمتر اهتمام شده است بسنده نماییم.

گفتار چهارم: نخستین آثار اصولی فقیهان امامیه

مطالعه آثار فقیهان امامیه نشان می‌دهد که در مورد کاربرد ادله فقهی، از سده‌های ۲ و ۳ هجری میان آنان وحدت نظر وجود نداشته است و در این میان به خوبی می‌توان چند جناح کاملاً متمایز را از هم بازشناخت.

حلقه تعلیم کسانی چون زرارة بن أعین، محمدبن مسلم و ابوبصیر، با حلقه هشام بن سالم از یک سو و با حلقه هشام بن حکم (متوفای ۱۹۹ ه.ق.) و پیروان او از سوی دیگر تمایز روشن دارد. محور مباحث آن دوره را مسئله پرغوغای اختلاف‌الحدیث و اجتهادالرأی تشکیل می‌داده است. در این خصوص میان آنان مواضع فکری و اختلاف بارزی وجود داشته است، که ما می‌توانیم برای دستیابی به نحوه فکر آنان به اثر «کتاب الاخبار و کیف تصحیح» از هشام بن

۱۹. سید حسن صدر، تأسیس الشیعه، چاپ شركة النشر و الطباعة العراقية المحدودة، ص ۳۱۰؛ اوّل من استس علم الاصول و فتح بابه و فتق مسائله الامام ابو جعفر الباقر (ع) ثم بعده ابنه الامام ابو عبدالله الصادق (ع) املیا علی اصحابهما قواعد.»

حکم^{۲۰} و نیز کتاب «اختلاف الحدیث و مسائله» اثر یونس بن عبدالرحمان^{۲۱} شاگرد نامدار هشام که هر دو درباره تعارض دو حدیث و مربوط به باب تعادل و ترجیح است مراجعه کنیم. نگاهی به این دو اثر کاملاً نشان می‌دهد که دو مؤلف بزرگوار آنها به جریان واحدی تعلق داشته‌اند و هر دو دارای دیدگاهی کلامی بوده و نسبت به قیاس نگاهی معتدلانه داشته‌اند. هشام بن حکم دارای اثری دیگر در مباحث الفاظ بوده تحت عنوان «الالفاظ و مباحثها»^{۲۲} و یا «الالفاظ»^{۲۳} که متأسفانه به جز نامی از آن بر جای نمانده است؛ ولی همین عنوان نشان می‌دهد که این اثر کتابی تحلیلی در مباحث الفاظ بوده که بعدها بابی از ابواب علم اصول را تشکیل داده است. معاصرت شافعی با هشام و وجود این مبحث در رساله شافعی، نکته قابل توجه و تأملی است.

در سده ۴ هجری، اندیشه اصحاب حدیث یعنی بهره‌گیری از متون احادیث و بی‌توجهی به برخوردی نظری و مبتنی بر رأی، بر فقیهان شیعی غالب شد و کاربرد قواعد اصولی کمتر گشت.

پیدایش ابوسهل نوبختی (متوفی ۳۱۱ هـ.ق.) متکلم نامدار امامی و ارائه نظامی جامع از کلام امامی موجب شد تا وی در مباحث اصول فقه نیز وارد شود و به شیوه متکلمین در این باره به نظریه‌پردازی بپردازد. نخستین اثر او ردیه‌ای است که بر «الرساله» تألیف شافعی نگاشته، و ابن الندیم و طوسی از او نام می‌برند.^{۲۴} وی تألیفات دیگری در رد اجتهاد بالرأی و قیاس دارد که

۲۰. رک. ابن الندیم، الفهرست، ص ۲۲۴؛ نجاشی، الرجال، ص ۴۳۳.

۲۱. رک. ابن الندیم، همان، ۲۲۴؛ طوسی، الفهرست، ص ۱۸۱.

۲۲. نجاشی، همانجا.

۲۳. طوسی، همانجا.

۲۴. ابن الندیم، همان، ص ۲۳۵؛ طوسی، همان، ص ۱۳.

مشهورترین آنها با عنوان «ابطال القیاس» بوده که از هیچ‌یک اثری نمانده است.^{۲۵} تألیف کتاب «العموم و الخصوص» توسط حسن بن موسی نوبختی و نیز کتاب «الخبر الواحد والعمل به» تألیف همو نشان‌دهنده موضوعات مطروحه در آن دوران است.

شیوه ابن ابی عقیل عثمانی فقیه نیمه اول قرن چهارم ه.ق. را می‌توان به شیوه متکلمان معتزلی در «استخراج» نزدیک دانست، البته با ابتنای بر تعالیم ائمه اهل‌البت (ع). نجاشی کتابی را در فقه به نام «المستمسک بحبل آل الرسول» از او می‌داند و معتقد است که کتاب مزبور در میان طایفه شیعه مشهور است و هیچ حاجی از خراسان وارد نشد مگر اینکه آن را درخواست داشت و از آن نسخه‌ها خریدند. و نیز می‌گوید از استادش ابو عبدالله (مفید) تمجید بسیاری نسبت به ابن ابی عقیل شنیده است.^{۲۶}

در نیمه دوم همین قرن، ابن جنید اسکافی (۳۸۱ ه.ق.) را می‌بینیم که با روشی نزدیک به روش اصحاب رأی به تفقه می‌پردازد. او به صراحت حجیت قیاس و عمل به اجتهادالرأی را مطرح می‌سازد^{۲۷} و سعی دارد که نظریه خود را از بدعت در فقه امامیه دور نگاهدارد. هرچند متن اصلی آثار ابن جنید، برای ما به جای نمانده ولی عنوان‌های باقی‌مانده از دو اثر او نمایانگر محتوای کامل آن دو است. «كشف التمیوه و الالتباس عن اغمار الشیعة فی امر القیاس» و «اظهار ما ستره اهل العناد من الروایة عن ائمة العترة فی امر الاجتهاد»^{۲۸}.

۲۵. ابن الندیم، همانجا.

۲۶. نجاشی، رجال، ص ۳۵؛ آغازبزرگ تهرانی، الذریعه، صص ۱۹، ۶۹.

۲۷. رک. سید مرتضی، الانتصار، ص ۲۳۸.

۲۸. رک. همانجا.

نجاشی درباره او می‌گوید «محمد بن احمد بن ابو علی الکاتب الاسکافی وجه من اصحابنا ثقة جلیل‌القدر، صنّف فاکثر»^{۲۹} یعنی محمد بن جنید ابو علی کاتب اسکافی مقبول در نزد ما، مردی موثق، جلیل‌القدر و تصنیف‌های بسیار نموده است. وفات وی در ری اتفاق افتاده است.^{۳۰}

دو دهه پایانی سده ۴ هجری، دوران ظهور دو ستاره تابناک شیعه امامیه، یعنی شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ ه. ق.) و پس از او سید مرتضی (متوفی ۴۳۶ ه. ق.) است. روش این دو فقیه نامدار در تفقه، همان شیوه معمول متکلمین بوده، بر پایه عدم حجیت خبر واحد بنا شده است. ایشان تنها به اخباری عمل می‌کردند که مضمون آنها با قرائنی خارجی همراه باشد.^{۳۱} مفید کتابی تحت عنوان «النکت» تألیف کرد که نجاشی تعبیر می‌کند کتاب مزبور در «مقدمات علم اصول» است،^{۳۲} ولی آغابزرگ تهرانی می‌گوید که کتاب مزبور مشتمل بر تمامی اصول به نحو اختصار است. و کراجکی آن را در کتاب «کنز الفوائد» خود که به چاپ رسیده مختصراً گنجانده است.^{۳۳}

سید مرتضی کتابی به نام «الذریعه» در علم اصول تألیف کرده و در مقدمه آن می‌نویسد که این کتاب در روش اصولی شیعه امامیه بی‌نظیر است. کتاب «الذریعه» که در دو جزء است تا زمان محقق حلّی (قرن هفتم ه. ق.) کتاب درسی طلاب بوده و حاوی اقوال مختلف و نقد آنها می‌باشد. مؤلف در مقدمه هدف از تألیف کتاب را چنین توصیف می‌کند:

۲۹. نجاشی، همان، ص ۲۷۳.

۳۰. شیخ عباس قمی، الکئی والاتقاب، ج ۲، ص ۲۲.

۳۱. رک. مفید، همان، ص ۴۴؛ سید مرتضی، الذریعه، ج ۲، ص ۴۱ به بعد.

۳۲. نجاشی، ص ۲۸۴.

۳۳. سید مرتضی، الذریعه، ج ۲، ص ۲۰۹.

«بر آن شدم که کتابی متوسط در علم اصول بنگارم که نه به واسطه تطویل موجب گمراهی و نه به خاطر اختصار موجب اختلال گردد. من در این کتاب مسائل مورد اختلاف را مورد بررسی قرار می‌دهم؛ زیرا مسائل مورد وفاق نیاز چندانی به تشریح ندارد».^{۳۴}

در دوره این دو بزرگوار استنباط احکام از حالت اولیه یعنی نقل متن نصوص خارج شد و به صورت نظریات و قواعد در امور مسائلی فقهی و اصولی از یکدیگر تفکیک شد.

در قرن پنجم با شیخ طوسی (متوفی ۶۶۰ هـ.ق.) فقیه سترگ شیعی و شاگرد نامدار سید مرتضی مواجه می‌شویم که در این راستا می‌توان او را پلی میان اصول اهل کلام، و تفقه اهل حدیث دانست. مجموعه نظریات اصولی او در کتابی تحت عنوان «عده الاصول» تألیف شده است. این کتاب همواره از متون و مراجع متداول در محافل امامی بوده است.

کتاب «عده» داری دو بخش است: بخش اول: در اصول دین، و بخش دوم: در اصول فقه است.

جالب است گفته شود که شیخ طوسی در مقدمه خطاب به کسانی که تألیف چنین اثری را از وی خواستار شده‌اند می‌نویسد:

«نگارش اثری مختصر را در اصول فقه که تمام ابواب آن را به‌طور ایجاز در بر داشته باشد و وفق مذهب ما باشد از من خواستید، خدا شما را تأیید فرماید، زیرا هرکه در این باب تصنیفی کرده است بر طبق مسلک و روشی گام نهاده که مقتضای اصول خود بوده است. و از اصحاب ما کسی در این معنی کاری انجام نداده است به‌جز آنچه که استاد ما ابو عبدالله در مختصری که در

۳۴. همان، ج ۱، صص ۲-۱.

اصول فقه بحث کرده و آن را به پایان نرسانده است. و مطالبی از او ترک شده که نیاز به استدراک دارد. و سید آجل ما مرتضی ادام الله علوه اگرچه در امالی خود و آنچه تدریس می‌کرد آن را شرح بسیار کرده اما در این معنی چیزی که قابل مراجعه باشد تصنیف نکرده است.^{۳۵}

همان‌طور که ملاحظه می‌شود کتاب «غده» در زمان سید مرتضی و ظاهراً قبل از تألیف «الذریعه» سید تألیف شده است.

شیخ طوسی در مورد حجیت خبر واحد تحولی اساسی بوجود آورد، البته با این توضیح که این امر بیش از آنکه تحولی کاربردی باشد، تغییر در نگرش-های نظری و به تعبیری واضح‌تر تجدیدنظر اصولی است. اجماع طایفه در نظریه اصولی شیخ طوسی همچنان از جایگاهی والا برخوردار است. آنچه بر همگان مسلم است این است که شیخ طوسی علم اصول و فقه شیعه را به بالاترین سطح ممکن در آن زمان رسانید. وی که می‌خواست برای فقه شیعه ساختار مستحکمی بنیان نماید راهی به جز توسعه علم اصول وجود نداشت؛ و لذا به نظر می‌رسد ارتباط میان توسعه فقه و پیشرفت علم اصول جای انکار ندارد.

اُبَهِت و عظمت شیخ به‌گونه‌ای بود که تا مدت‌ها نظریات او بی‌چون و چرا مورد پیروی قرار می‌گرفت؛ تا آنجا که سدیدالدین حمصی، فقیهان پس از طوسی را مقلدان او شمرده است.^{۳۶} پیروی کردن از شیخ طوسی از یک سو و عواملی نظیر جابجایی حوزه علمیه از بغداد به نجف و از همه بالاتر سد باب اجتهاد نزد اهل سنت و در نتیجه خاموش شدن گفتگوهای علمی میان اهل سنت و شیعه برای مدتی موجب رکود علم اصول شد.

۳۵. مقدمه غده الاصول.

۳۶. رک. سید مصطفی محقق داماد، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، مدخل ابن ادریس.

گفتار پنجم: اصول فقه شیعی در سده‌های میانی

الف- نقادان شیخ طوسی

در فاصله میان شیخ طوسی و نویسندگان اصول فقه در مکتب حله، تنها «کتاب غنیة النزوع» ابن زهره حلبی (متوفی ۵۸۵ هـ.ق.) برای ما بر جای مانده است. در این کتاب در مبحث الفاظ موضوعاتی نظیر اوامر و نواهی، عام و خاص، حجیت مفاهیم و ... به چشم خورده و بالاخره با مباحث اخبار، اجماع، قیاس و استصحاب ادامه یافته است.

نقادان نامدار پس از شیخ طوسی دارای آثار اصولی هستند، از جمله سدیدالدین حمصی که در اواسط قرن ششم دارای اثری از دست رفته تحت عنوان «عنوان المصادر فی اصول الفقه» بوده است. او همراه ابن ادریس (متوفی به ۵۹۸ هـ.ق.) و ابن زهره به نقد اصول و روش‌های فقهی شیخ طوسی برخاست؛ مثلاً شیخ در «عده» معتقد است که نهی بر فساد و امر بر فور دلالت دارند، ولی ابن زهره در «غنیه» معتقد است که امر نه بر فور و نه بر تراخی دلالت دارد، و نیز ملازمه‌ای میان حرمت و فساد برقرار نمی‌باشد.^{۳۷} ابن ادریس حلی نخستین کسی است که از ادله اربعه سخن گفته و عقل را چهارمین آنها برشمرده است.^{۳۸} دوران ابن زهره و ابن ادریس را که پس از دوره رکود علم اصول است می‌توان دوره تجدید حیات علم اصول دانست.

ب- علم اصول در حوزه حله

تحول اصول فقه در حوزه حله، با ظهور محقق حلی (متوفی ۷۲۶ هـ.ق.) آغاز و با علامه حلی (متوفی ۶۷۶ هـ.ق.) به اوج خود می‌رسد. به نظر می‌رسد

۳۷. محمدباقر صدر، المعالم الجدیدة، صص ۶۹-۶۳.

۳۸. السرائر، ص ۳.

در این دوره اصول فقه امامیه با اصول فقه اهل سنت نظیر غزالی و ابن حاجب به گفتگو می‌نشینند.^{۳۹}

محقق حلّی که از شاگردان تلامذه ابن ادریس است، ساختار جدیدی به ادله فقه می‌دهد. اولاً، وی به ادله چهارگانه (کتاب، سنت، اجماع و دلیل العقل) استصحاب را نیز می‌افزاید و مجموعاً آنها را پنج تا می‌شمرد؛ ثانیاً، اصل برائت را نه در بخش دلیل چهارم (دلیل العقل) بلکه در استصحاب طبقه‌بندی می‌نماید و ثالثاً، دلیل العقل را به دو بخش تقسیم می‌کند، یک بخش مربوط به دلالت‌های عقلی مربوط به خطاب که عبارت است از «لحن الخطاب، فحوی الخطاب و دلیل الخطاب» و بخش دیگر مستقلات عقلیه.^{۴۰} اثر مهم محقق حلّی در علم اصول فقه، کتاب «معارض الاصول» و اثر دیگر وی «نهج الوصول الی معرفة علم الاصول» است.

در حوزه حلّه، علامه حلّی (متوفی به ۷۲۶ هـ.ق.) با آثار خود در این زمینه راه استاد خود محقق حلّی را دنبال کرده است. مهمترین آثار ایشان کتاب «مبادی الاصول» و «نهاية الاصول» و «تهذيب الوصول الى علم الاصول» است. پس از علامه حلّی، کم و بیش تألیفاتی در همان حلّه، ایران، بحرین و جبل عامل به چشم می‌خورد که از جمله آنها می‌توان به آثار شهید اول اشاره کرد. وی در مقدمه «ذکری»^{۴۱} در خصوص ادله فقه برای دلیل عقل دامن مبسوط‌تری را مطرح می‌سازد. سید بدرالدین کرکی (متوفی ۹۳۳ هـ.ق.) به تألیف کتابی در

۳۹. رک. علامه حلّی، الاجازه، ص ۱۰۴.

۴۰. رک. المعبر، صص ۶-۵.

۴۱. رک. ذکری الشیعه، ص ۵.

اصول تحت عنوان «العمدة الجلیه» دست زده، ولی به گواهی شاگردش شهید ثانی ناتمام مانده است.^{۴۲}

تألیف کتاب «معالم الاصول» توسط شیخ حسن فرزند شهید ثانی را می‌توان نقطه عطفی در نگارش علم اصول دانست.

مؤلف در عین آنکه در بیشتر مسائل به نقد و بررسی نظریه‌های اصولیان مکتب حله پرداخته و نقطه‌نظرهای خاص خود را تحلیل نموده، در عین حال در تنقیح و تبویب چنان حسن سلیقه بالایی از خویشان ارائه نموده که به یقین می‌توان گفت راز رواج آن تا زمان معاصر به‌عنوان یک کتاب درسی متداول در حوزه‌های علمی شیعه، همین جهت است.

گفتار ششم: ظهور فکر اخباری‌گری

جرقه اندیشه اخباری‌گری به معنای مردود دانستن شیوه‌های اجتهاد مبتنی بر اصول فقه و منحصر ساختن مأخذ احکام در نصوص اخبار منقول از ائمه (ع)، و نیز نفی تقلید در همان روزها در حوزه حله به چشم می‌خورد. سید رضی الدین ابن طاووس (متوفی ۶۶۴ ه. ق.) در آثار خود نسبت به این امر اصرار می‌ورزد،^{۴۳} ولی هیچ‌گاه در زمان خود، آن را به صورت یک نظریه منسجم مطرح ننمود.

نخستین کسی که به فکر اخباری‌گری ساختار و تدوین بخشید محمد امین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳ ه. ق.) است. او با تألیف کتاب «الفوائد المدنیّه» که در

۴۲. رک. شهید ثانی، اجازه للشیخ حسین بن عبدالصمد، بحار الانوار مجلسی، کتاب الاجازات، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق.

۴۳. رک. کشف المحجّه، چاپ نجف، ۱۳۷۰ ه. ق. ص ۱۲۷.

۱۰۳۱ هجری قمری در مکه معظمه به پایان رسانیده، نظریه‌های حوزه حله را مورد انتقاد قرار داد و آنها را برگرفته و متأثر از اصول اهل سنت دانست. وی شیوه خود را نه طرحی نو، بلکه پیروی از سلف اصحاب حدیث امامی معرفی کرده و معتقد بود طریقه اصولیان با ساختار تفقه امامی ناسازگار است.^{۴۴} محمد امین استرآبادی، ظواهر کتاب را فاقد حجیت دانسته، و تنها راه را برای دستیابی به مضامین کتاب و سنت نبوی منحصراً اخبار ائمه (ع) می‌داند.^{۴۵} اجماع نیز در نزد وی فاقد اعتبار است.^{۴۶} اندیشه محمد امین استرآبادی در تقابل با مکتب اصولی به صورت طرحی نو و مکتبی منسجم درآمد و شکل نهضتی برای سرکوب کردن اصولیین را به خود گرفت، و تا قرن دوازدهم دوام داشت.

رنوس افکار اخباریون را می‌توان در امور زیر خلاصه کرد:

- ۱- به‌کارگیری علم اصول در استنباط احکام موجب دوری از احادیث و رهنمودهای اهل بیت (ع) می‌شود.
- ۲- علم اصول ساخته دست اهل سنت است. آنان از منبع علوم اهل بیت (ع) محروم بوده و لذا ناچار شده‌اند که برای تحصیل شریعت به قواعد اصولی دست بیازند. و شاهد این امر تقدم تاریخی آنان در تألیف کتب اصول فقه است. اخباریون معتقدند نخستین کسی که به تألیف اصول فقه دست زده شافعی است، مستند آنان همان گفته‌های امثال ابن خلدون است که قبلاً اشاره شد. به نظر آنان شیعه پس از غیبت کبری اقدام به تألیف رساله‌های اصولی زده

۴۴. رک. الفوائد المدنیّه، صص ۴۸-۴۷.

۴۵. رک. همان، ص ۱۷.

۴۶. همانجا.

است و لذا به تعبیر آنان این علم از مستحدثات و بلکه «بدعت» محسوب می‌شود.

۳- در علم اصول، عقل نقش عظیمی در استنباط احکام دارد، در حالی که به نظر اخباریون عقل راهی برای درک شریعت ندارد.

ولی به نظر می‌رسد هیچ‌گاه این مکتب به صورت یگانه‌تاز و حاکم مطلق در نیامد و علی‌رغم تلخ‌گویی‌ها و تندروی‌های پیروان آن علیه عالمان اصولی (گفته شده که بعضی از پیروان افراطی این طرز فکر وقتی می‌خواستند یکی از کتاب‌های فقهی عالمان اصولی را بردارند با دستمال بر می‌داشتند)،^{۴۷} از مخالفان و نقادان سرآسوده نگشت، بلکه همواره با مدافعان اصولی رویاروی بود که اثر این رویارویی به صورت تألیفاتی گران‌سنگ برای اهل نظر به جای مانده است. بعضی از آن آثار عبارتند از:

- ۱- زبدة الاصول از شیخ بهاء‌الدین عاملی معروف به شیخ بهایی (متوفی ۱۰۲۹ هـ.ق.)؛
- ۲- حاشیه بر معالم از سلطان العلماء (متوفی ۱۰۴۶ هـ.ق.)؛
- ۳- غایه المأمول فی شرح زبدة الاصول از جوادبن سعدالله‌بن جواد کاظمی معروف به فاضل جواد (متوفی اواسط سده ۱۱ هـ.ق.)؛
- ۴- شرح زبدة الاصول شیخ بهایی از مولی محمد صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۱ هـ.ق.)؛
- ۵- حاشیه بر معالم از همو؛
- ۶- الوافیة الاصول از فاضل تونی (متوفی ۱۰۷۱ هـ.ق.)؛

۴۷. رک. محمد باقر خوانساری، روضات الجنات، ص ۱۲۴.

- ۷- شرح عدة الاصول از ملاخلیل قزوینی (متوفی ۱۰۸۹ ه.ق.)؛
 ۸- حاشیه بر معالم الاصول از ملا محمد شیروانی (متوفی ۱۰۹۸ ه.ق.)؛
 ۹- حاشیه بر شرح مختصر عضدی از آقاجمال خوانساری (متوفی ۱۱۲۵ ه.ق.)

در آثار فوق کلیه نقطه‌نظرهای اخباری یک به یک مورد نقادی قرار گرفته و به آنها پاسخ گفته شده است. به‌خصوص آنکه تقدم تاریخی اهل سنت در تألیف کتب اصولی که بهانه اصلی اخباریون شده بود به استناد دلایل محکم که به برخی از آنها در آغاز اشاره کردیم کاملاً مردود اعلام گردید. همچنین حوزه عقل و رابطه آن با ادله نقلی به تدریج در کتب اصولی تحلیل گردید.

دوران اعتدال

نکته جالب آنکه با ظهور عالمانی اخباری‌مسلك چون سید صدرالدین رضوی قمی و شیخ یوسف بحرانی، در نیمه‌های قرن ۱۲ هجری در حقیقت دوران اعتدال آغاز می‌گردد.

سید صدرالدین در «شرح وافیه» و بحرانی در «مقدمة الحدائق الناضره»، قسمت عمده‌ای از روش اصولیان را پذیرفته‌اند.

گفتار هفتم: نهضت ضد اخباری‌گری

اقدام معتدلانه این‌گونه عالمان که خود جزء نحله اخباریون بوده‌اند، زمینه مطلوبی برای ظهور وحید بهبهانی (متوفی ۱۲۰۵ ه.ق.) فراهم ساخت تا با تألیف کتاب «الفوائد الحائری‌ته» بر نهضت اخباری‌گری شکستی شگرف وارد آورد. وی در آغاز کتاب می‌نویسد:

«لَمَّا بَعَدَ الْعَهْدَ عَنِ زَمَانِ الْإِثْمِ خَفِيَتْ أَمَارَاتُ الْفَقْهِ وَالْأَدْلَةُ عَلَى مَا كَانَ الْمَقْرَّرَ عِنْدَ الْفُقَهَاءِ وَالْمَعْهُودَ بَيْنَهُمْ بِإِخْفَاءِ بَانْتِقَاضِهِمْ وَخُلُوقِ الدِّيَارِ عَنْهُمْ السِّىَ أَنْ انْطَمَسَ أَكْثَرُ آثَارِهِمْ كَمَا كَانَتْ طَرِيقَةُ الْأُمَّمِ السَّابِقَةِ وَالْعَادَةُ الْجَارِيَةَ فِي الشَّرَائِعِ الْمَاضِيَةِ كَلَّمَا يَبْعَدُ الْعَهْدَ عَنِ صَاحِبِ الشَّرِيعَةِ تَخْفَى أَمَارَاتُ قَدِيمَةِ وَتَحْدِثُ خَيَالَاتٍ جَدِيدَةٍ إِلَى أَنْ تَتَضَمَّنَ تِلْكَ الشَّرِيعَةُ ... تَوْهَمٌ مَتَوْهَمٌ أَنْ شَيْخَنَا الْمَفِيدَ وَمَنْ بَعْدَهُ مِنْ فُقَهَائِنَا إِلَى الْآنِ كَانُوا مَجْتَمِعِينَ عَلَى الضَّلَالَةِ مُبْدِعِينَ بَدْعًا كَثِيرًا، مُتَابِعِينَ لِلْعَامَةِ مُخَالَفِينَ لَطَرِيقَةِ الْإِثْمِ وَمُغَيِّرِينَ لَطَرِيقَةِ الْخَاصِ مَعَ غَايَةِ قُرْبِهِمْ بَعْدَ الْإِثْمِ وَنَهَايَةِ جَلَالَتِهِمْ وَعَدَالَتِهِمْ وَمَعَارِفِهِمْ فِي الْفَقْهِ وَالْحَدِيثِ وَتَبْحَرَهُمْ وَزَهْدَهُمْ وَوَرَعَهُمْ».

بهبهانی و شاگردانش در پاسخ به ایرادات و شبهات اخباریان، و متقابلاً اثبات احتیاج در استنباط مسائل فرعی به قواعد اصولی نهایت سعی و تلاش خویش را ایفا نمودند، که محصول آن مجموعه‌ای از ادبیات اصولی امامیه را تشکیل می‌دهد؛ از جمله کتاب «قوانین» میرزای قمی (متوفی ۱۲۳۱ هـ.ق.)، «مناهج» ملا احمد نراقی (متوفی ۱۲۳۵ هـ.ق.)، «فصول» میرزا محمد حسین اصفهانی (متوفی ۱۲۵۴ هـ.ق.)، «هدایة المسترشدين» میرزا محمد تقی اصفهانی (متوفی ۱۲۴۸ هـ.ق.)، «القواعد الاصولیه» و نیز «شرح الوافی» هر دو تألیف سید مهدی طباطبایی معروف به بحر العلوم (متوفی به ۱۲۱۲ هـ.ق.) و بسیاری دیگر. در این مقطع فقاهت شیعی بر روش اصولی کاملاً اوج گرفت و کارهای فقهی عظیم و ماندگاری برجای ماند. در رأس این آثار کتاب مستطاب «جواهر الکلام» اثر شیخ محمد حسن نجفی (متوفی به ۱۲۶۶ هـ.ق.) است که دوره کامل فقه شیعه می‌باشد.

گفتار هشتم: اصول شیخ انصاری

شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱ ه.ق.)، فقیه بزرگ و اصولی توانایی که از بدو ظهور تاکنون افکار فقهی و اصولیش بر مجامع و محافل امامیه سایه گسترده، نقطه عطفی در تطوّر علم اصول امامیه می‌باشد. تحقیقاتی که در این زمینه از ایشان به بعد انجام گرفته کمّاً و کیفاً بر مجموعه آثار اصولی ۱۱ قرن پیش برتری دارد.

شیخ انصاری در اواخر عمر مرحوم صاحب جواهرالکلام، در نجف اقامت دائم گزید و حوزه نجف اشرف با درخشش چهره این ستاره تابناک تجدید حیات نمود و فضلا و محققین پرنشاطی که به جهاتی نسبت به ادامه کار مردّد شده و قصد ترک آن دیار را داشتند عزم رحیلشان را بدل به اقامت نمود.^{۴۸} شیخ

۴۸. مشهور است که میرزای شیرازی بعد از وفات محقق صاحب حاشیه بر معالم رهسپار نجف اشرف می‌شود و برای بهره و استفاده از درس خارج در درس خارج نجف حاضر شده تا در آن میان درسی را برگزیند و در نجف بماند، اما بعد از چندی تفحص به درسی بر نمی‌خورد که ترجیحی بر درس بعضی از اساتید آن روز اصفهان ایشان داشته باشد، لذا تصمیم به مراجعه به اصفهان می‌گیرد. دوست جدید وی آخوند ملا علی نهاوندی که از تصمیم میرزا با خبر می‌شود به میرزا می‌گوید چندی است شیخی دزفولی در نجف به تدریس خارج فقه و اصول پرداخته و بسیار محققانه به طرح مباحث می‌پردازد. او به اصرار میرزا را به جلسه درس شیخ می‌برد. میرزا با دقت به درس شیخ توجه کرده و می‌بیند که شیخ چگونه با مهارت از نظرهای گوناگون دفاع کرده و سپس با تحقیقات بدیع خود آنها را نقد و رد می‌کند. میرزا با دیدن چنین قدرت علمی از شیخ سخت شیفته درس وی می‌شود؛ چون درس به پایان می‌رسد، ملا علی نهاوندی میرزا را به شیخ انصاری معرفی می‌کند و او را به فضل و ذکاء می‌ستاید و می‌گوید که او قصد بازگشت به اصفهان را دارد. میرزا که با دیدن درس شیخ و مهارت فوق‌العاده علمی او مواجه شده بود از تصمیم خود عدول کرده و این شعر شیخ اجل سعدی شیرازی را در حضور شیخ می‌خواند:

عزم رحیلش بدل شود به اقامت

چشم مسافر چو بر جمال تو افتد

و در نجف می‌ماند و می‌رسد به آنجا که رسید.

با ابداعات و طرح مسائل به روش تازه و قدرت نقد مطالب پیشینیان، فضلا را شیفته خویشتن ساخت. نوشته‌اند، شیخ که در هنگام اقامت دائمی در نجف به درس صاحب جواهر حاضر می‌شده و هنوز فضلا نسبت به وی معرفت کامل نداشته‌اند، یکی از بزرگان درس که گویا میرزا حبیب الله رشتی بوده است، به منظور ارزیابی وی راجع به سرترجیح یکی از دو دلیلی که در درس مورد سخن بوده سؤال می‌کند. شیخ بلافاصله می‌گوید چون «حاکم» است. تأسیس‌های «حکومت» و «ورود» از ابتکارات شیخ شناخته شده است؛ زیرا هرچند واژه حاکم به‌طور پراکنده در کلمات صاحب جواهر دیده شده ولی بی‌تردید با اسلوبی که شیخ طرح کرده کاملاً بدیع است، و لذا جا داشته که توجه شخصی مانند میرزای رشتی را جلب کرده و بلافاصله جویا شود؛ حکومت چیست؟ شیخ در جواب گفت برای آگاهی کامل به این امر، لااقل مدت شش ماه حضور در درس من ضروری است.^{۴۹}

منبع اصلی برای مطالعه مبانی فکری شیخ در اصول فقه، کتاب «فرائد الاصول» است؛ زیرا تنها اثری که در این زمینه به‌خامه مبارک خود ایشان تحریر شده همین اثر گران‌سنگ است، و کتاب‌های «مطارح الانظار» و «قوامع الفضول» تقریرات دروس شیخ است که توسط دو تن از شاگردان نامدار ایشان، میرزا ابوالقاسم‌بن حاج محمد علی کلانتر معروف به تهرانی (متوفی ۱۲۹۳ ه.ق.) و میرزا محمود میثمی (متوفی ۱۳۱۰ ه.ق.) تهیه گردیده است.

به‌طور کلی می‌توان گفت آنچه شیخ را در اصول فقه از دیگران ممتاز می‌سازد چند چیز است، که شیوه طرح او از مسائل در رأس نقاط امتیاز قرار

۴۹. رک. محمدرضا المظفر، اصول الفقه، چاپ نجف اشرف، ۱۳۸۶ ه.ق.، ج ۲، ص ۲۲۰. البته اصطلاح حکومت در «العناوین» میرفتاح حسینی مراغی که گفته می‌شود تقریر درس شیخ موسی کاشف الغطا از اساتید شیخ انصاری است دیده می‌شود.

می‌گیرد. شواهد این مدعا بسیار است، از جمله طرح بحثی است که مبحث اصول عملیه را با آن آغاز می‌کند. این مبحث هرچند در آثار اصولی پیش از او نیز وجود داشته، ولی شیخ پس از آنکه با نگرش منطقی وضعیت مکلف متحیر و جویای حکم شرعی را به حصر عقلی به حالت‌های سه‌گانه قطع، ظن و شک منحصر دانسته و سپس تعرض به مباحث قطع و ظن را به قدر حاجت بسنده کرده، آن‌گاه بخش اصلی کتاب را به بررسی حالات شاک اختصاص و میدان ابراز نظریات نقادانه خود قرار داده است. تنظیم دستگامی مبتنی بر اصول چهارگانه عملیه و ارائه طرحی جامع و مانع برای تعیین تکلیف شخص شاک از این رهگذر کاملاً ابداعی است.

گرایش به مباحث عقلی و فلسفی از دیگر امتیازات شیخ است که با او آغاز و به شاگردانش انتقال یافته و هر دم افزون شده است. هرچند خط سیر آموختن و فراگیری علوم عقلی شیخ برای نگارنده چندان روشن نیست، ولی ملا احمد نراقی را که مدت قابل توجهی شیخ در محضر وی در کاشان تلمذ کرده نباید از نظر دور داشت؛ آگاهی وی به علوم عقلی در آثار ایشان مشهود است.^{۵۰} البته تماس شیخ با حاج ملاهادی سبزواری در خراسان و تلمذ علوم عقلی نزد ایشان و متقابلاً تلمذ علوم نقلی توسط حاجی نزد شیخ نیز روایت شده که سند معتبری در این زمینه به دست نیامد. طرح مباحثی همچون قضایای حقیقیه و خارجی^{۵۱} با ذهنیتی که حاجی سبزواری داشته است، قرینه‌ای برای تلاقی این دو فقیه و حکیم شناخته شده است.^{۵۲}

۵۰. برای نمونه، رک. ملا احمد نراقی، *مناهج الاحکام و الاصول*، مبحث استصحاب امور تدریجیه، چاپ سنگی، بدون شماره صفحه.

۵۱. رک. فراند الاصول، مبحث استصحاب احکام شرایع سابقه.

۵۲. رک. مرتضی مطهری، *شرح مبسوط منظومه*، انتشارات حکمت، تهران، ۱۴۰۴ هـ. ق. ج ۱، ص

ورود مباحث عقلی به علم اصول توسط شاگرد نامدار شیخ انصاری مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی به شدت اوج گرفت، و پس از ایشان در آثار شاگردانش به ویژه اصولی بزرگ و محقق مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (متوفی ۱۳۶۲ ه.ق.) و دو اصولی بزرگ قرن معاصر مرحوم حاج میرزا حسین نائینی (متوفی ۱۳۵۵ ه.ق.) و آقا ضیاءالدین عراقی (متوفی ۱۳۶۱ ه.ق.) جریان یافت. مباحث زیر نمونه‌ای از این جریان است: عوارض ذاتیه و واسطه در عروض و ثبوت^{۵۳}، امتناع صدور کثیر از واحد و بالعکس^{۵۴}، امتناع توارد علتین بر معلول واحد^{۵۵}، اصالت وجود و ماهیت^{۵۶}، الطبیعة بما هی لیست آلا هی^{۵۷}، موجود واحد ماهیت واحده دارد^{۵۸}، مفاهیم خارج محمول^{۵۹}، تعدد وجوه و عناوین موجب تکثر معنون نخواهد شد^{۶۰}، وجود کلی طبیعی در خارج^{۶۱}، تعدد وجود جنس و فصل در خارج و عدم آن^{۶۲}، حرکت قطعی و توسطی^{۶۳}، الذاتی لایعلل^{۶۴}، امتناع تأخر اجزاء علت از معلول^{۶۵}، بساطت مشتق^{۶۶}،

۵۳. رک. خراسانی، کفایه الاصول، آل البیت، قم، ۱۴۰۹ ه.ق.، ص ۷.

۵۴. رک. همان، مبحث واجب تخییری. و نیز در مبحث تعدد شرط، ص ۲۰۱.

۵۵. رک. همان، مبحث شرط و جزا، ص ۲۰۱.

۵۶. رک. همان، مبحث تعلق امر به طبایع، ص ۱۳۹ و مبحث اجتماع امر و نهی، ص ۱۵۹.

۵۷. همانجا.

۵۸. همان، ص ۱۵۹.

۵۹. همان، ص ۱۵۸.

۶۰. همان، ص ۱۵۹.

۶۱. همانجا.

۶۲. همانجا.

۶۳. همان، مبحث استصحاب، ص ۴۰۸.

۶۴. همان، مبحث طلب و اراده، ص ۶۸.

۶۵. همان، مبحث شرط متأخر، ص ۹۲.

۶۶. همان ص ۵۱؛ نیز رک. بساطت و ترکیب مشتق در بستر ادبیات عقلی اسلامی، اثر نگارنده، خردنامه صدرا، سال ۱۳۷۸، تهران.

فرق بین جنس و فصل و ماده و صورت^{۶۷}، قضیه ممکنه و ضروریه^{۶۸}، شوق مؤکد محرک عضلات^{۶۹}، مباحث اراده و مبادی آن،^{۷۰} جعل و تقسیم آن به ذاتی و عرضی و بسیط و مرکب^{۷۱}، قضایای حقیقیه و خارجییه^{۷۲}.

ناگفته نماند، بعضی از مباحث فلسفی که در آثار اصولیین از شیخ انصاری آغاز و در «کفایة الاصول» اثر گران سنگ محقق خراسانی و متعاقباً در آثار حاشیه پردازان و شاگردان ایشان آمده، از نظر اهل معقول گاهی خارج از مصطلحات اهل فن شناخته شده است؛ مثلاً طرح قضایای حقیقیه و خارجییه که اوّل بار توسط شیخ انصاری در اصول مطرح شده و سپس در «کفایه» آمده و بعدها بیت الغزل محقق نائینی در فقه و اصول قرار گرفته و مکرراً در آثار مقررین ایشان جعل احکام به نحو قضایای حقیقیه شناخته شده، با آنچه شیخ الرئیس ابوعلی بن سینا به عنوان ابداع کننده این اصطلاح بیان نموده منطبق نمی باشد^{۷۳}. در زمره بزرگانی که انتقاد محققانه بر مرحوم نائینی در این جهت وارد ساخته اند جناب جامع الحکمتین مرحوم دکتر حاج شیخ مهدی حائری یزدی (متوفی ۱۳۷۸ ه.ش.) طاب ثراه است. ایشان در آخرین بخش از کتاب تحقیقی «کاوش های عقلی نظری» آن گاه که به تحلیل قضایای حملیه لایبیه و مقایسه آن با شرطیه می پردازد، به ابتکار حکمای اسلامی و اندیشه های آنان در

۶۷. رک. کفایه، مبحث مشتق، ص ۵۲.

۶۸. همان، مبحث مشتق، ص ۵۳.

۶۹. همان، مبحث واجب معلق، ص ۱۰۲.

۷۰. همان، مبحث طلب و اراده، ص ۶۴.

۷۱. همان، مبحث حجیت قطع، ص ۲۵۸.

۷۲. همان، مبحث استصحاب احکام شرایع سابقه، ص ۴۱۳.

۷۳. رک. مرتضی مطهری، همان، ص ۲۸۹.

این خصوص که می‌تواند حلال مشکلات بسیاری در مسائل فلسفی و منطقی که هم‌اکنون رویاروی فلسفه تحلیلی جدید اروپایی است قرار گیرد، بر این دستاورد ابداعی که در دامن فکر اسلامی رشد یافته به عنوان یک متفکر مسلمان می‌بالد و چنین می‌گوید:

«در این گفت و شنودها ما زیاد حق نداریم از بیگانگان بنالیم زیرا آنها وسایل کافی در دست ندارند تا از ذخایر فکری و عقلی ما کاملاً بهره‌یاب گردند و اگر هم توجهی به سوی دست‌یابی به افکار اسلامی پیدا کردند مسلماً از سطوح و اطراف این افکار تجاوز نکرده و از قعر پیمایی آن بی‌نصیب مانده‌اند. تأسف بیشتر ما از متفکرین اسلامی است که از تعمق کامل در این منابع عقلانی دریغ ورزیده‌اند، و سخنی را نسنجیده از جایی گرفته و در جای دیگر، آن هم محرف و ناموزون به‌کار گماشته‌اند.

یکی از مواردی که ما باید از آشنا شکوت کنیم این است که مرحوم محقق نائینی پس از طرح قضیه حقیقه در مباحث اصولی خود از قول حکمای عظام حملیات را صریحاً به قضایای شرطیه تأویل می‌کند و در این باره می‌گوید:

معنی این قضیه که می‌گوییم: هر شرابی مست‌کننده است، این است که اگر فرضاً در خارج چیزی موجود باشد که بر آن شراب صادق آید پس آن چیز مست‌کننده خواهد بود. و از همین روی است که دانشمندان گفته‌اند: هر قضیه حمله‌ای به صورت قضیه شرطیه تحلیل می‌شود که مقدم آن شرطیه وجود موضوع و تالی آن ثبوت محمول خواهد بود (از کتاب اجود التقریرات، آیت‌الله خوئی، ص ۱۲۷، مباحث الفاظ).

در حالی که ملاحظه شد حملیات به قضایای لایته بازگشت می‌کنند نه شرطیات. شرط و تقدیر در این‌گونه حملیات در جانب عقد موضوع است و از

کیفیات نسبت نیست تا مقدم آن شرطیه وجود موضوع باشد و تالی آن ثبوت محمول. و به گفته مولانا صدرالدین شیرازی تفاوت بسیار است که شرط از متممات موضوع باشد یا کیفیت نسبت حکمیه میان مقدم و تالی. تنها عاملی که قضیه را به صورت شرطیه بیرون می‌آورد اشتراط و تقدیر در کیفیت نسبت است که از آن به ملازمه تعبیر می‌کنند نه ابهام و تقدیر در موضوع. و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً»^{۷۴}.

مبحث دوم: مکاتب اصولی قرون معاصر

الف - مکتب اصولی سامرا

حوزه شیعی شهر سامرا در عراق با هجرت فقیه و اصولی نامدار، مرجع بزرگ شیعیان عصر خویش و مجدّد مذهب در رأس قرن ۱۴ هجری، میرزا محمد حسن حسینی شیرازی (متوفی ۱۳۱۲ هـ.ق.) از نجف به آن دیار (شعبان ۱۲۹۱ هـ.ق.) بنیان یافت.

گروه کثیری از شاگردان او به دنبال استاد، نجف را ترک و در سامرا رحل اقامت افکندند. با پیوستن فضلالی جوان و پرنشاط از گوشه و کنار و به عزم تحقیق و تحصیل شمار آنان روزبه روز افزون گشت. وجود میرزای شیرازی در بقا و دوام این حوزه نقش اصلی را ایفا می‌کرد و لذا با فوت او اکثریت قاطع آن بزرگان متفرّق و به سوی کربلا و نجف عزیمت نمودند. ولی علی‌رغم عمر کوتاه حوزه سامرا که از آغاز تا انجام بیش از بیست سال طول نکشید با توجه به حضور فعال استوانه‌های بزرگ علمی در رابطه با روش تحقیق و پژوهش در

۷۴. مهدی حائری یزدی، کاوش‌های عقلی نظری، آخرین صفحات، چاپ اول، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ هـ.

فقه و اصول، مکتب خاصی شکل گرفت که در لسان اهل نظر به مکتب سامراً شهرت دارد. این مکتب در حقیقت همان روشی است که میرزای شیرازی با تأثیرپذیری از اساتید خویش در تدریس و نگارش فقه و اصول برای خود برگزیده بود و حتی قبل از عزیمت به سامراً در نجف اشرف بدان روش سلوک می‌نمود. وجه نامگذاری به مکتب سامراً، صرفاً آن است که در دوران هجرت به آن دیار روش و مکتب مزبور به صورت ویژه خود، ترویج یافته است. شاهد این مدعا تقریراتی است که مرحوم ملاعلی دوزدری شاگرد با سابقه میرزای شیرازی از درس اصول استاد خویش در دوران اقامت ایشان در نجف به رشته تحریر در آورده است، که در مقایسه با آثار میرزا حبیب‌الله رشتی، فقیه و اصولی معاصر میرزای شیرازی از نظر شیوه طرح مسائل، وحدت رویه کاملاً مشهود است.

نکته قابل توجه اینکه با وجود تشکیل حوزه سامراً و جاذبه شدید میرزای شیرازی و انتقال مرجعیت عامه شیعه از نجف به سامرا که با صدور فتوای تنباکو و به زانو در آمدن دولت بریتانیا در قرارداد اقتصادی کمپانی رژی چهره جهانی به خود گرفت، حوزه کهن نجف اشرف استقرار و بقای خود را از دست نداد. گروه زیادی حسب میل خود و یا به سفارش و توصیه میرزای شیرازی کماکان در آنجا ماندگار شدند و به حیات علمی خویش ادامه دادند. اینان نیز برای خود روشی را در نگارش و تحقیق برگزیده‌اند که به مکتب نجف اشهر دارد؛ در رأس این مکتب آخوند ملا محمد کاظم خراسانی قرار گرفته است. ویژگی‌های بارز مکتب اصولی سامرا را به‌طور خلاصه می‌توان به شرح زیر بیان نمود:

۱- طرح تفصیلی هر مسئله از مسائل علم اصول؛

- ۲- مطرح کردن کلیه مسائل حتی آن دسته که یا به‌طور کلی فاقد ثمره فقهی هستند و یا کاربرد آنها اندک است؛
- ۳- پرداختن به اکثر اقوال موجود در هر مسئله حتی اقوالی که بَیِّن الفساد هستند؛
- ۴- توجه ویژه به وجهه نقلی مباحث اصولی و ورود کمتر به تحلیل‌های عقلی؛
- ۵- قوی بودن نگرش‌های بنائی و ترجیح آنها بر نگرش‌های مبنایی در رابطه با اقوال و نظریات اصولی.
- خلاصه آنکه مکتب سامرا روشی است مبتنی بر آمیختگی میان عناصر: تتبع، تحقیق، پرداختن تفصیلی به تمام و یا اکثر مباحث اصولی و تکثیر روزافزون مباحث، خواه کاربردی باشند و خواه نباشند.
- مهم‌ترین آثار اصولی که به روش مکتب سامرا نگاشته شده و ویژگی‌های نامبرده در آنها نمایان است عبارتند از:
- ۱- تقریرات میرزای شیرازی تألیف مُلاعلی دوزدری؛
 - ۲- بدایع الافکار تألیف میرزا حبیب‌الله رشتی؛
 - ۳- بُشری الأصول (تقریرات مرحوم سید حسین کوهکمری) تألیف میرزا محمد حسن مامقانی،
 - ۴- رساله تعادل و ترجیح تألیف حاج سید محمد کاظم طباطبایی یزدی صاحب عروة الوثقی؛
 - ۵- رساله اجتماع امر و نهی تألیف همان فقیه بزرگ.
- این روش موجب گردید که علم اصول به تعبیر آیت‌الله بروجردی «متورّم» شود و اشتغال به آن با وجود آنکه علم اصول علمی است ابزار (آلی) و جنبه

مقدمیت برای فقه دارد سبب دغدغه خاطر فقیهان شده و از این رهگذر راهزن فقه گردد و فقه پژوهان را از آنچه مقصود اصلی علم اصول است باز دارد.^{۷۵}

ب - مکتب اصولی نجف

بازتاب مخالف مکتب سامرا نسبت به شیوه پردازش علم اصول و توسعه بی‌رویه آن را می‌توانیم در مکتب اصولی نجف مشاهده کنیم و آن را به‌عنوان دوره پیرایش و ویرایش علم اصول معرفی نماییم.

پیشکسوت این مکتب آخوند ملامحمد کاظم خراسانی (متوفی به ۱۲۹۹ هـ.ق.) از شاگردان متأخر شیخ انصاری و از فحول تلامذه میرزای شیرازی است. ایشان همان‌طور که اشاره شد همراه استادش به سامرا عزیمت نکرد و شاید به توصیه وی در نجف باقی ماند. وی با تألیف اثر گران‌قدر «کفایة الاصول» گامی بزرگ در این راه برداشت. او آغازگر نهضتی نوین در علم اصول است. پس از وی شاگردانش راه استاد را ادامه دادند و در این راه از هرگونه تلاش قلمی و بیانی دریغ ننمودند. گفتمان‌هایی که از شاگردان آخوند خراسانی در نقد روش سامرایان برای ما روایت شده حکایت‌گر عمق ذهنیت حاکم بر این گروه است.

مشهور است که مرحوم آقا سید محمد فشارکی اصفهانی (متوفی ۱۳۱۶ هـ.ق.) بعد از رحلت استادش میرزای شیرازی به نجف اشرف منتقل شد.

۷۵. از مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی شاگرد دیگر آخوند خراسانی که در جامعیت از نوادر قرن به‌شمار می‌رود، جمله منتقدانه دیگری به شرح زیر روایت شده است. ناقل این جمله مرحوم آیت‌الله حاج سید عبدالاعلی سبزواری صاحب کتاب «تهذیب الاصول و مهذب الاحکام» است. وی می‌گوید: «سمعت من استاذی العلامه الشیخ محمد حسین الاصفهانی: ان الاصول کلب یمنع صاحبه من حدیقه الفقه، نقل از مجله النور، چاپ لندن.

گروهی از شاگردان برجسته آخوند خراسانی، با تشویق ایشان به مجلس درس وی حضور یافتند که در میان آنان اصولی سترگ قرن معاصر مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی درخشش ویژه‌ای داشت. وی پس از مدتی درس فشارکی را ترک و مجدداً به جرگه درس استاد اصلی خود صاحب کفایه پیوست. وقتی از وی علت این امر سؤال شد، در پاسخ گفت: تفاوت میان درس آخوند خراسانی با آقای فشارکی این است که فرضاً شخصی به قصد زیارت مرقد حضرت مولا علی (ع) وارد نجف شود و راه را نداند. یکی دست او را گرفته و از کوچه پس کوچه‌ها و مسیرهای پرپیچ و خم عبور می‌دهد تا سرانجام او را به مقصد می‌رساند، و دیگری دست او را می‌گیرد و از مسیر مستقیم و روشن وی را به حرم مطهر واصل می‌نماید. راهنمای اول آقای فشارکی است و راهنمای دوم آقای آخوند خراسانی است!

و بالاخره اگر سال‌ها بعد از لسان مرحوم آیت‌الله بروجردی، یکی دیگر از اصحاب میرز حلقه درس مرحوم آخوند خراسانی، در انتقاد از حجم علم اصول و تورم آن اظهار تأسف می‌شنویم، دقیقاً بازتاب همان فکر است. ولی ذکر این نکته نیز ضروری است که این گونه نقدها و ایرادات در مورد علم اصول از سوی این دسته از بزرگان صرفاً در خصوص روش و شیوه مکتبی است که مدتی بر حوزه‌های علمی شیعی به‌خصوص حوزه سامرا حکمفرما بوده است، و به هیچ‌وجه آنان در مقام تخفیف و کاهش ارزش فراورده‌های فکری این دانش نبوده‌اند. نظر نقادان بر آن بوده که هدف اصلی فقه است و علم اصول نقش ابزاری و مقدماتی دارد، و شیوه طرح مسائل باید به‌گونه‌ای باشد که کاربرد آن در فقه روشن و ملموس گردد. پیشوایان نهضت ویرایش نگران آن بوده‌اند که کاوش‌های فکری در علم اصول چنان نقش محوری و اصلی و به اصطلاح

خودشان «موضوعیت» بیابد که مقصود اصلی یعنی فقه، تحت الشعاع قرار گیرد. انگیزه آنان کاملاً با آنچه که در دوران ما دستاویز برخی ناآشنایان قرار گرفته تفاوت ژرف دارد. اینان همچون کودکانی که در مواجهه با اشیای شگفت‌آور به جای فروتنی و بهره‌یابی، به پرتاب سنگ مبادرت نموده و فرار می‌کنند، بی‌رحمانه بر این میراث عظیم فکری می‌تازند و عقده‌جهل را بدین وسیله می‌گشایند، که در عرصه دانش این امر ناسپاسی آشکاری است.

به هر حال مهم‌ترین آثار اصولی که در فضای نهضت ویرایش تهیه و تحریر گردید به شرح زیر است:

۱- کفایة الاصول اثر پیشوای نهضت و بنیانگذار مکتب اصولی نجف مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی؛

۲- مقالات الاصول اثر آقا ضیاءالدین بن محمد عراقی (وی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در سلطان آباد اراک متولد شد و پس از فرا گرفتن مقدمات به نجف عزیمت کرد. هر چند وی درس‌های فشارکی و سید طباطبایی یزدی را درک کرده، ولی عمده تحصیلاتش نزد خراسانی بوده و نبوغ خاصی در علم اصول داشته است. وی در سال ۱۳۶۱ هجری قمری در نجف وفات کرد)؛

۳- الاصول علی نهج الحدیث اثر حاج شیخ محمد حسین بن محمد اصفهانی مشهور به کمپانی (وی در سال ۱۲۹۶ هجری قمری در کاظمین عراق متولد شد. وی که از نبوغ ذهنی بالایی برخوردار بود موفق شد که در رشته‌های معقول و منقول سرآمد گردد. سیزده سال نزد خراسانی دانش آموخت و شاگردان نامداری تربیت نمود. و سرانجام در سال ۱۳۶۱ هجری قمری همزمان با گذشت یک هفته از فوت مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی وفات کرد)؛

۴- نهایة الدرایه فی شرح الکفایه اثر همو؛

۵- فوائد الاصول و اجود التقریرات که هر دو تقریرات درس اصول میرزا حسین غروی نائینی (متوفی ۱۳۵۵ هـ.ق.) می‌باشند؛^{۷۶}

۶- بدایع الافکار و نهاییه الافکار که هر دو تقریرات درس اصول آقا ضیاءالدین عراقی می‌باشند.

مکتب اصولی نجف به زودی بر مکتب سامراً تفوق یافت و به سرعت مرزها را در نوردید، به طوری که همه حوزه‌های علمیّه اقماری شیعه را پیرو خود ساخت و کتاب «کفایه الاصول» کتاب درسی سطوح عالیّه شناخته شد.

پس از شاگردان نسل نخستین خراسانی، یعنی نائینی، عراقی و اصفهانی، علم اصول توسط شاگردان آنان توسعه یافت. درس‌های سید ابوالقاسم خوئی شاگرد نامدار میرزای نائینی در دوره‌های مختلف اصول فقه به صورت تقریر درآمده و تحت عنوان «محاضرات فی علم الاصول» به قلم شیخ اسحاق فیاض در پنج جلد و تحت عنوان «مصباح الاصول» به قلم واعظ حسینی در سه جلد به چاپ رسیده است.

ج - مکتب اصولی قم یا مکتب اعتدال

شاید بتوان گفت که عکس‌العمل مکتب اصولی سامراً، پیشکسوتان نهضت پیرایش نجف را به افراط کشانید؛ تا آنجا که پیشوای نهضت را در تألیف «کفایه الاصول» به منظور خلاصه‌نویسی و قناعت به کمترین جملات، دچار اغلاق و ارائه جملاتی لُغز و معماگونه نمود، که در بعضی موارد تفسیر آنها برای حاشیه‌پردازان بعدی سال‌ها موضوع بحث و گفتگو قرار گرفت و هنوز هم گاه و

۷۶. نائینی در سال ۱۲۷۷ هجری در نائین ایران متولد شد و عمده درس خود را نه نزد خراسانی بلکه نزد سید محمد فشارکی اصفهانی در کربلا و نجف گذرانده است.

بی‌گانه ادامه دارد. جالب است مواضعی مشاهده می‌شود که میان شاگردان اولیه آن بزرگوار که دروس استاد را بلاواسطه درک کرده‌اند، اختلاف نظر بر سر مقصود او وجود دارد.

در این اوان حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (متوفی ۱۳۱۵ هـ.ش.) یکی از برجسته‌ترین شاگردان مرحوم سید محمد فشارکی اصفهانی (متوفی ۱۳۱۶ هـ.ق.) به نگارش کتابی مستطاب همت گماشت به نام «دررالفوائد»^{۷۷} که از نظر سبک و شیوه طرح مسائل و آیین نگارش نه از «کفایة الاصول» الگو گرفته و نه از مکتب سامراً پیروی کرده است، بلکه از همان روزهای پس از تألیف به داشتن سبک بدیع و طرح جدید اشتهار یافت.^{۷۸} مقایسه‌ای کوتاه میان کتاب «درر» و آنچه از قلم^{۷۹} مرحوم سید محمد فشارکی (قدسه) در «الرسائل

۷۷. این کتاب با نام «درر الاصول» نیز به چاپ رسیده است، شاید به جهت اشتراک اسم اولیّه آن با کتاب «دررالفوائد» آخوند خراسانی که مجموع حواشی ایشان بر رسائل شیخ انصاری است.

۷۸. از استاد مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری رحمه الله علیه شنیدم که از قول والد معظمشان (مؤسس حوزه علمیه قم) نقل کردند وقتی پس از فوت فشارکی به نجف رفتم، مرحوم آخوند خراسانی به دیدن من آمدند، در همان جلسه کتاب «درر» را از من خواستند و نگاهی بدان افکندند و پس از تورق کوتاه منصفانه گفتند: اگر من این کتاب را قبلاً دیده بودم کتاب «کفایة الاصول» را بدان سبک و طرح می‌نوشتم.

۷۹. اخیراً به صورت معجزه‌آمیزی متن تقریرات درس اصول مرحوم فشارکی اصفهانی به قلم و خط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی طاب نراه به دست این‌جانب رسیده است. این جزوه که مشتمل است بر دوره کامل ادله عقلیه در روستای هزاوه از قراء اطراف اراک در منزل جناب حجه الاسلام مهدوی هزاوه‌ای یافت شده که حسب نقل ایشان مرحوم شیخ مؤسس در سفر نخستین به اراک در این روستا تابستان را می‌گذراندند. و آن‌گاه که اراک را ترک می‌کنند اثاث‌البیت از جمله تعدادی کتب و دست‌نوشته‌های خود را در پستی‌ای از اطاق جای داده و علی‌الظاهر بعدها به علت کثرت مشاغل فراموش کرده‌اند. راقم این سطور بر آن است که برای بهره‌یابی اهل پژوهش آن را به چاپ رساند. دعای خیر موالی کرام موجب عنایات و کسب توفیق الهی است.

الفشارکیه» آمده نشان می‌دهد که مؤلف «ذُرر» هرچند متأثر از آرای استاد فرزانه خویش است اما آرا و اندیشه‌های نو و ابتکارات جدید وی در مواضع متعدد آشکارا می‌درخشد؛ افزون آنکه در شیوه طرح مباحث روش کاملاً بدیع و ویژه خود را در پیش گرفته است. ایشان از سوی دیگر بی‌تردید در زمره نخستین منتقدان آرای اصولی صاحب کفایه آن هم در اوج شهرت و رواج افکار او به-شمار می‌رود.^{۸۰}

این شیوه به دنبال تأسیس حوزه عملیه قم در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی توسط مؤلف عالی‌مقام «ذُرر الفوائد» تجلی و رواج یافت که جا دارد آن را «مکتب قم» بنامیم.

ویژگی‌های عمده این مکتب اصولی عبارتند از:

- ۱- ساده‌نگاری مباحث اصولی و دوری از پیچیده ساختن مباحث و اجتناب از اغلاق؛
- ۲- زدودن دقائق فلسفی و عقلی محض از مباحث اصول^{۸۱} و جایگزین کردن بنای عقلاً و عرف خردمندان در ساختار قواعد اصولی و ارائه راهکاری عرفی منطبق با ذوق سلیم در مبانی استنباط احکام شرعی؛

۸۰. در کتاب «ذُررالفوائد» هر جا مطلبی از صاحب «کفایة الاصول» نقل شده، و مورد نقد قرار گرفته، منبع نقل نظر فقط جلد اول کفایه و حواشی ایشان بر رسائل شیخ انصاری است. و لذا با توجه به آنکه تاریخ چاپ نخستین جلد کفایه در سال ۱۳۲۴ هجری قمری و چاپ جلد دوم ۱۳۲۵ هجری قمری است تاریخ تألیف «ذُررالفوائد» را می‌توان حدس زد. البته در حواشی «منه» بر «ذُررالفوائد» که به دوران اقامت اراک و قم مربوط می‌شود از جلد دوم کفایه نیز نقل مطلب شده است.

۸۱. بعضی از نگارندگان اصولی معاصر ایشان آنچنان مبانی اصولی را بر فلسفه مبتنی کرده‌اند که گویی اصول شاخه‌ای از فلسفه است. شیخ مؤسس این طرز تلقی را افراط می‌دانسته و بر آن مهر تأیید نهاده است. به طوری که مشهور است گاه در پاسخ به اعتراضات و انتقادات عقلی بعضی از شاگردان خویش

۳- برخورداردی نو با مباحث عمیق و پیچیده اصولی، و طرح استدلالات جدید برای اثبات رأی مختار.

ویژگی اخیر اسباب توجه بزرگان معاصر مرحوم شیخ مؤسس را نسبت به «دُرِّ الفوائد» و نقادی آرای ایشان فراهم ساخته است؛ آقا ضیاءالدین عراقی در «مقالات الاصول» و آقا شیخ محمد حسین اصفهانی در «نهاية الدرايه» و حاج آقا رضا مسجد شاهی اصفهانی در «وقایة الاذهان» از جمله آن بزرگانند.

شایسته ذکر است که همین استقامت سلیقه در آثار فقهی ایشان نیز جلوه گر است. فقه به جای مانده از ایشان نیز با فقه نجف تفاوتی آشکار دارد و به سبک رایج در نجف یعنی «فقه صنعتی» محض نیست، بلکه بخش مهمی از دقت‌های فقهی ایشان مربوط به بخش فقه‌الحديث است.

سبک شیخ مؤسس بعدها توسط شاگردان دلباخته وی به‌نحو عمیق و مستوفا تعقیب شد و موجبات تمایز هرچه بیشتر مکتب قم از مکتب نجف را فراهم ساخت. به نظر می‌رسد سبک مزبور آنچنان بر فضای حوزه منوره قم حاکم بوده که بزرگان وارد به حوزه از جمله آیت‌الله بروجردی نیز تحت تأثیر همین فضا به تعلیم پرداخته‌اند و حسب اطلاع به کرات آن را ستوده‌اند.

از افراد موثقی شنیده‌ام که آیت‌الله بروجردی طاب ثراه گفته است: از «کتاب الصلوه» مرحوم حاج شیخ (عبدالکریم حائری یزدی) استقامت سلیقه ایشان در مباحث فقهی و اعمال قواعد اصولی به‌خوبی آشکار می‌گردد.

که در مجلس درس ایراد می‌نموده‌اند می‌گفته است: «اگر معقول نخوانده‌ام عقل که دارم؛ منظور از این جمله آن است که من بر این باورم که در علم اصول بایستی عقل به دور از شوائب و مغالطات و مجادلات فنی به‌کار گرفته شود. به عبارت دیگر: «عقل نزدیک به عرف سلیم».